

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

Literary-Cultural

afgazad@gmail.com

ادبی - فرهنگی

یونس نگاه

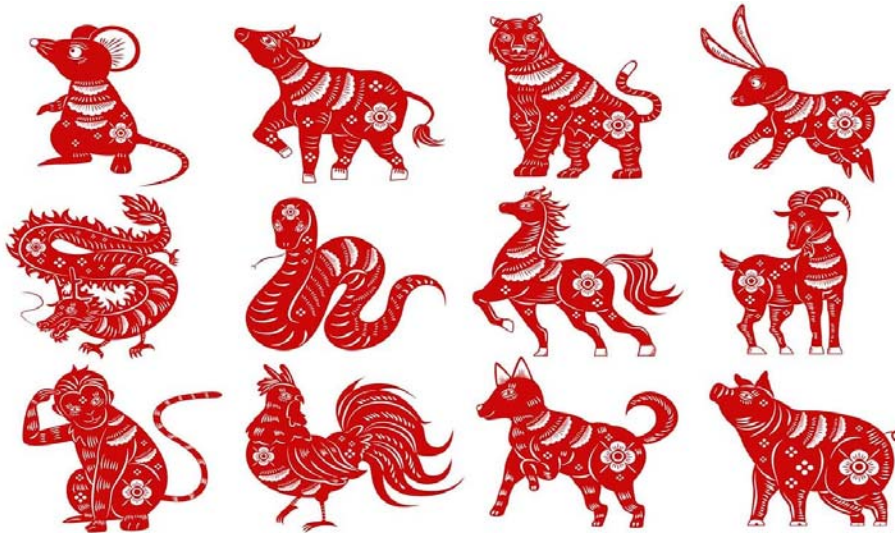
۰۲ فبروری ۲۰۲۲



یونس نگاه

سال پلنگ

(اما برکت نیست)



در سال‌هایی که من تازه با طبیعت و محیطم آشنا می‌شدم، قریه ما موتر، جنتری، تیلیفون، برق، دولت، اداره و تلویزیون نداشت. ساعت بسیار کم پیدا می‌شد و رادیو هم کمیاب بود.

جنتری هجری شمسی را آدم‌های افسقال، کابل‌دیده و شال‌کوت و مشهد رفته و یا آنانی که با دولت و اداره و لسوالی سروکار داشتند شاید می‌شناختند اما در زندگی ما جنتری میلادی و هجری شمسی نفوذ نکرده بود. مردم قریه ما ساعت را با تعقیب حرکت آفتاب و ستارگان محاسبه می‌کردند و ماه را چنانچه از نامش پیداست با تماشای کمر باریک و روی

سفید ماه، خورشید و ماه و ستاره در آن زمان بسیار در زندگی ما پر رنگ و برجسته بودند. مثل امروز حاشیه‌ی و غایب نبودند.

خورشید، ماه و برخی ستاره‌ها شخصیت داشتند. مردم آن‌ها را موجودات صاحب اراده و زنده تصور می‌کردند که گویا با آدم‌ها در تماس می‌باشند، شاد می‌شوند، به‌خشم می‌آیند، از آینده‌ها خبر می‌دهند و متوجه حال زمینی‌ها می‌باشند. ماه و سال ما نام‌های باستانی داشتند. چیزی شبیه سال‌ها و ماه‌های چینی. هر سال شخصیت داشت و آدم‌ها گویا با تقدیر و شخصیت از پیش تعیین شده که ویژه هر سال بود، به‌دنیا می‌آمدند. شخصیت هر فرد با توجه به سالی که تولد می‌یافت، چیل {هموزن ریل انگلیسی} خوانده می‌شد. مادران چیل فرزند خود را جدی می‌گرفتند و به او تذکر می‌دادند که نظر به جیلی که داری فلان ضعف‌ها و نقاط قوت در شخصیت تو وجود دارند. با ما طوری برخورد می‌شد که گویا از جهان دیگر قالب‌شده آمده‌ایم، مسیر مشخصی در راه داریم و باید از سرنوشت و ترکیب شخصیت خود مطلع باشیم. مرا مادرم می‌گفت، جیل قبُلُو داری. قبُلُو همان پلنگ/ببر است. برای هر جیل صفات مثبت و منفی قایل بودند. مادرم می‌گفت تو آرام، سیر، دلیر اما کنجوس {ناسخی} زندگی می‌کنی. می‌پرسیدم چرا کنجوس؟ می‌گفت چون قبُلُو وقتی شکار کرد، خوب شکم‌سیر می‌خورد، بعد هرچه از شکار ماند به غارش برده پنهان می‌کند. قبُلُو نمی‌گذارد حیوانات دیگر در شکارش شریک شوند. من راستی فکر می‌کردم کنجوسی در طبیعتم رقم زده شده و باید سخاوت را تمرین کنم. شمار ماه‌های سال نیز تا جایی که یادم می‌آید مثل تقویم هجری شمسی با بهار آغاز نمی‌شد، بلکه شبیه سال میلادی با شروع زمستان آغاز می‌گردید. یا حداقل وقتی صحبت از ماه‌ها می‌شد چیلَه زمستو (زمستان) مهم‌ترین ماه بود و به ترتیب با ماه‌های بسیار مهم بامو، سیابار، نجیر، اورال، اید و بررید ادامه می‌یافت. بعد از بررید گویا سال به حال خودش رها می‌شد و مردم دیگر نگران حساب کردن ماه‌ها نبودند. طوری که من هرگز نام محلی پنج ماه دیگر را یاد نگرفتم و از مادرم نیز چندان نام آن ماه‌های سیری و فراوانی {تابستان و اول خزان} را نمی‌شنیدم. چیلَه زمستو به خاطر سردی‌اش ترسناک بود. بامو سیابار و نجیر و اورال نیز ماه‌های برف و باران بودند. گویا زمستان ما پنج ماه بود، نه سه ماه. بعد از اورال که مصادف با ماه حمل بود و پایان سردی، دو ماه ترسناک دیگر در پیش داشتیم: اید و بررید! {اید مثل اید انگلیسی به‌معنای کمک، خوانده می‌شود}.

در سال هجری شمسی بهار فصل شادی‌ست. اما در تقویم ما بهار فصل کندوهای خالی بود. کندوها خالی می‌شدند اما از میوه و خوشه‌های گندم نیز خبری نبود. اید برای من معنای هیچ را تداعی می‌کرد و تصور می‌کردم بررید فراتر و بدتر از هیچ معنا می‌دهد. ما در لهجه محلی خود هیچ را اید تلفظ می‌کنیم. مثلاً نمی‌گوییم هیچ دیده نمی‌شی! می‌گوئیم "اید مالوم نموشی."

مادرم می‌گفت سال قبُلُو، پربرکت است. اما، امسال که در تقویم چینی سال قبُلُوست، در ملک ما از برکت خبری نیست. گویا ماه‌های چیلَه، بامو، سیابار، نجیر و اورال نیز کوچیده‌اند و اید و بررید با ریش‌ها و موهای کشال بر جای تمام آن ماه‌ها دراز کشیده، و خفته‌اند.

پای مردم ما از طبیعت و دست‌شان از صنعت کنده است. فُرُقَر کندوهای خالی از سراسر افغانستان شنیده می‌شود. امیدوارم از اید و بررید ملی زود عبور کنیم.